

فهرست

مقدمه ۱۵

فصل اول

کودکی، ازدواج و تولد اولین فرزند فخرالسادات..... ۱۷

فصل دوم

فرزندان حاج احمد شکرریز و برادران خانم آقا..... ۳۷

فصل سوم

فرزندان سید ابوالقاسم و خانم آقا..... ۵۱

فصل چهارم

فوت آقابزرگ و خانم بزرگ سرگذشت سایر ساکنان عمارت

..... ۸۳



مقدمه

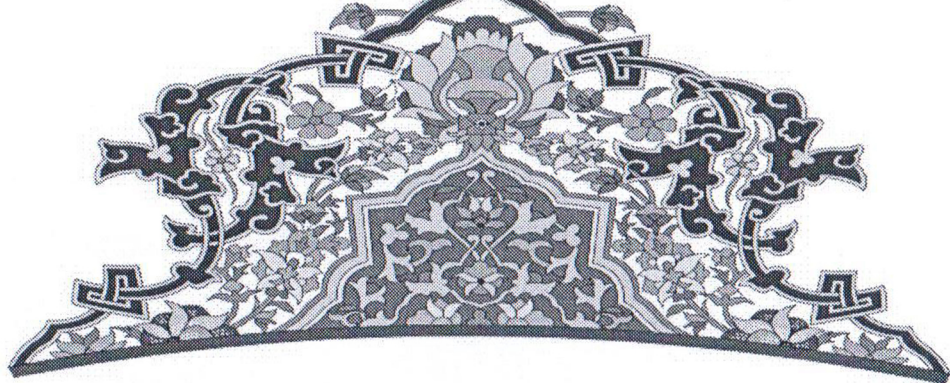
روایات گذشتگان، همیشه پر از داستان‌های جالبی است که آنها را بسیار شنیدنی‌تر می‌کند. شاید جذابیت آنها در این باشد که با خواندن این داستان‌ها، ذهن و تخیل قوی انسان می‌تواند با باور به اینکه آنها کاملاً واقعی بوده و در آن زمان و مکان‌ها رخ داده است، لحظه‌لحظه آن را تجسم کند. در واقع تنها چیزی که از گذر عمر هر فرد بجا می‌ماند همین داستان‌ها و خاطرات است؛ اما متأسفانه همین خاطرات هم به واسطه فناپذیر بودن انسان بعد از مدتی فراموش و محو می‌شود.

شاید همین موضوع مرا برای نگارش این کتاب دلگرم کرد تا با تحریر داستان‌های گذشتگان خود بتوانم یاد آنها را تا ابد در سطر سطر شرح سرگذشتشان زنده نگه دارم زیرا که تمامی حوادث و روایاتی که از زندگی اشخاص در این کتاب به رشته تحریر در آمده است، بر اساس حقیقت و زندگی واقعی این افراد بوده است.

من علاقه خاصی به مادر بزرگ و پدر بزرگ مادری‌ام داشتم و در دوران

مادر بزرگم باشم و بیشتر اوقات، از صبح تا شب و گاهی تمام روز خود را در خانه آنها سپری می‌کردم. پدر بزرگ من، خانه‌ای بسیار بزرگ و پررونق داشت، خانه‌ای پر زرق و برق با خدم و حشم که همیشه پر از داستان و ماجرا بود. برای من نشستن پای صحبت پدر بزرگ و مادر بزرگ و بزرگان خاندان و شنیدن سرگذشتشان، خیلی دوست داشتی و لذت‌بخش بود و آن چنان این داستان‌ها را در ذهن حک می‌کردم و در خیالم متصور می‌شدم که هنوز تمامی‌شان برایم واضح و تازه است. شاید به این دلیل باشد که روابط در گذشته فارغ از شلوغی‌های زندگی امروزی، خیلی قویتر و خالص‌تر بوده و با اینکه راه‌های پیشرفته امروزی وجود نداشت، قلب انسان‌ها بیشتر به هم نزدیک بود و تمام احساسات واقعی‌تر و ملموس‌تر به نظر می‌رسید و به شکلی عمیق بر روح و روانم تأثیر می‌گذاشت.

مادر بزرگم زنی بسیار مقتدر و باکیاست و در عین حال زیبا و با جته‌ای کوچک بود، بانویی باشخصیت فوق‌العاده قوی و مستقل که تمام امور منزل تحت مدیریت و صلاح‌دید او انجام می‌شد. چیزی که در آن زمان اصلاً مرسوم نبود و همین مطلب او را از زنان هم‌عصر خود متمایز می‌کرد. البته این ویژگی‌های شخصیتی او، کاملاً نشأت گرفته از دوران کودکی‌اش بود. من از همان کودکی شیفته خصوصیات مادر بزرگم بودم و همیشه سعی می‌کردم شبیه او رفتار کنم، به همین دلیل در ابتداء داستان را با او آغاز کرده‌ام و در ادامه از ماجراهای خانه پدر بزرگم و خانواده و حواشی‌های آن گفته‌ام.



فصل اول

کودکی، ازدواج و تولد اولین فرزند فخرالسادات

۱۷

حاج آقا حسین پارسا، روحانی بسیار پرنفوذ مسجد حسن آباد تهران، چهار فرزند پسر داشت و بی‌صبرانه منتظر به دنیا آمدن فرزند پنجم خود بود و با تمام وجودش آرزو داشت که این بار صاحب دختر شود. در یکی از روزهای سرد زمستان سال ۱۲۶۶ شمسی، فخرالسادات، دختر دُرْدانه خانواده به دنیا آمد و خواسته قلبی پدر اجابت و منزل حاج آقا حسین غرق در شادی شد.

حاج آقا حسین، به تنها دخترش، فخرالسادات علاقه خاصی داشت، به طوری که او را خانم آقا صدا می‌کرد و رفتارش با او از همان دوران کودکی همیشه با احترام و محبت زیاد همراه بود. حتی برای اینکه فخرالسادات سواد قرآنی داشته باشد، مکتب‌خانه خانگی برایش مهیا کرده بود و دوست داشت